اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

حالا با بی­حالی­های که متعارف ماه رمضان و خود من هم با وضعی که هست حالا بحث را يک عرضی آن شب شد راجع به اين روايتی که از کتاب معاويه ابن عمار نقل شده بود که يک نسخه مشهور بازهم آن نسخه خيلی مشهور نيست يعنی نسخه­ای بوده که مرحوم حسين ابن سعيد از فضاله از ايشان نقل کرده، مشهور يعنی لا اقل در کتاب تهذيب هست مشهور به اين معنی، و الا در بقيه کتب اصحاب اين نسخه مشهور نيست و انصافاً اين کتاب معاويه اگر به نسخ مختلفش تنقيح و تصحيح بشود خيلی فوائد دارد، فوق العاده مخصوصاً در متن شناسی حديث در تقطيع، در کم و زياد شدن­ها مخصوصاً يک قسمتی از اين کتاب معاويه ابن عمار هست که يک احتمال دارد اصلاً يا کتاب صفوان باشد اصل کتاب صفوان چون از صفوان از معاويه ابن عمار اين به اصطلاح مرحوم مجلسی به عنوان اين­که در بعضی از نسخ کتاب نوادر هست از آن­جا نقل می­کند مرحوم حاجی در مستدرک هم نقل می­کند صاحب وسائل ندارد اين قسمت را حدودی از آن چاپ قديم سنگی­های بزرگ چهار صفحه، پنج صفحه است خيلی مفصل است خيلی متن­ مفصلی است دوره مناسک را يعنی راجع به حج خيلی متن قابل استفاده­ای است در اين نوادر بوده آن نسخه­ای که عرض کردم شرح حالش را مرحوم آقای ابطحی هم که نوادر را چاپ کردند اين قسمت را انداختند اصلاً نمی­دانم چرا؟ کل اين قسمت را انداختند لذا در نوادر مطبوع هم نيامده مرحوم شيخ حر عاملی هم در وسائل نقل نکرده مجلسی به عنوان اين­که بعضی از نسخ اين کتاب هست در آن­جا نقل کرده حاجی نوری هم از مجلسی گرفته چون اين يک شرحی دارد همين يک تکه­اش، آن وقت از طريق صفوان از معاويه است يک احتمالی می­دهيم که اصلاً نکند کتابی، چون صفوان هم روشن شد که در کتب فقه سی کتاب دارد به اصطلاح کتاب حج و اين­ها از خود کتاب صفوان باشد که از معاويه، علی ای حال حالا اين جنبه­ای به اصطلاح جانبی بود، می­خواهم ارزش اين کتاب و اين نسخی که الآن از کتاب به ما رسيده حتی مثلاً يک مقدارش در آن فقه الرضای سابق چاپ شده بود، بعدها آن هم چاپش نکردند، حالا آن ديگر نفهميديم چرا؟ در نوادر چاپش نکرده، علی ای حال راجع به اين فوائد و آثار بسيار مهمی مترتب می­شود برای شناخت حديث شيعه و برای شناخت مصادر شيعه عرض کردم تقريباً به جوری است که الآن در زمان می­شود همان روايت را با نسخ مختلفش جمع کرد به عنوان يک مناسب دست حاجی داد، الآن اين قدر اين کتاب به ما رسيده عرض کردم يکی از آقايون هم جمع کرده، البته خب کار علمی نکرده، خيلی مختلط است، جمع کرده و به عنوان مناسک آن وقت جاهای هم که بعضی از علمای معاصر که اسم می­برند با ايشان مخالف است حاشيه آن آقا را نوشته، يعنی حاشيه اين مرجع معاصر بر کلام امام صادق در مناسک، چاپ هم شده ديگر من اسم نمی­برم حالا چون، ديگر به هر حال اسم نمی­برم ديدمش من چاپی­اش را ديدم از اين مناسک­های چاپ کوچک، قطع کوچک جيبی چاپ کرده با حاشيه يکی از علماء بر مناسک معاويه ابن عمار که از امام صادق است سلام الله عليه،

س: يکی از آقايون هم حاشيه بر قرآن نوشته بود،

ج: بعيد بود که اين ظاهراً شبيه همان شد غرضم خب يعنی من هدفم اين نبود که حالا اين آقا، اين آقا اهل علم نيست اصلاً در اين خط­ها نيست بی­چاره، البته فوت کرد خدا رحمتش کند، اما اصولاً در اين خط­ها نيست که بخواهيم اسمی از او ببرم، اما می­خواهم بگويم اين قدر اين مطلب اهميت دارد من بحثم مراد سر اهميت است مخصوصاً اگر نسخ مقابله بشود يک متنی شبيه همين کاری که آقای زنجانی راجع به نجاشی کردند بالاخره بعد از جمع آوری نسخ يک متنی را بيرون دادند حالا ديگر با چه؟ نمی­دانم هجده نسخه نگاه کردند يک چيزی برای من اين جوری نقل کردند، بعد از جمع با هجده نسخه ايشان حاصل را ديگر حاشيه نزده يک نسخه­ای دارد که خيلی حواشی دارد و اين­ها، آن را شنيدم گفته حالا بعد چاپ بکنند اين خلاصه اين هجده نسخه را با تصحيحات خودشان به اين صورت واحد در آوردند اين کتاب مناسک معاويه ابن عمار هم همچون کاری را می­پذيرد يعنی قبول دارد فقط بايد در آخرش هي اشارات بشود که يک کتاب مفصلی باشد که اين­ها را نسخه­ها را مقابله کرده باشد و در اين نسخه مجموع هم به اين صورت به نحو اشاره بيايد به هر حال انصافاً کتاب خوبی است و خيلی در حديث شناسی شيعه مؤثر است نجاشی هم به نظرم دوتا مناسک به ايشان نسبت می­دهد نگاه کن معاويه ابن، مناسک کبير و صغير به نظرم دوتا به ايشان نسبت می­دهد که اين را هم نمی­دانيم حالا ايشان در دو زمان اين را نوشته چه نکته­ای بوده؟ شايد يک مقدار اختلاف هم به خود مرحوم مؤلف بر می­گرده چون يک بحثی را انشاءالله شايد هم من تکرار بکنيم بحثی است در اختلاف کتب و روايات و نسخ متعددی که کتب دارد که نجاشی در اين جهت بهتر از مرحوم اصلاً قابل قياس نيست شيخ طوسی خيلی دارد اما نجاشی له کتاب يختلف باختلاف الروات يا يختلف الرواية عنه زياد دارد اين تعبير را نجاشی عرض کرديم مثلاً از کتاب­های خيلی مشهور هم که کتاب محاسن برقی زيد فيه و نقص البته شيخ هم دارد زيد فيه و نقص، آن­جا عرض کرديم زياده و نقيصه، آخر آقايون گرفتند علامت ضعف کتاب، علامت ضعف کتاب نيست احتمالاً زياده و نقيصه گاهی به خود مؤلف برگرده مثل الآن زمان ما چاپ اول، چاپ دوم،

س: تحرير دوم

ج: تحرير دوم، ويرايش سوم، چهارم، احتمال دارد برگرده از اين­که فقط نوشتند زياده و نقيصه و اشکالی نکردند احتمالاً زياده و نقيصه در اختيار خود مؤلف بوده، يعنی خود مؤلف اين کار را کرده، اول در کتابش فرض کن سه هزار حديث را آورده، بعد فرض کنيد دويست­تايش را حذف کرده سه­صدتا حديث ديگر بهش اضافه کرده نسخ خواهی نخواهی مختلف،

س: برخی از احاديث اگر کم و زياد کرده باشد

ج: بلی، نه زيد فيه و نقص ظاهراً عدد روايات يک باب است، دقت کرديد اين زيد فيه و نقص، اگر ايشان خودش کم و زياد کرده ويرايش اولش مثلاً دويست صفحه بوده، ويراست دومش زده صد و بيست و صفحه، به خودش بر می­گردد اين علامت ضعف نيست علامت اين نيست که ايشان اشکال دارد،

س: واژه زيد می­گويد زادت را نمی­گويد از اين جهت،

ج: زيد فيه معلوم نيست و شواهد ما هم نشان می­دهد از اين که خود نجاشی، مرحوم کلينی گاهی می­گويد عده­ من اصحابنا عن البرقی گاهی از آن عده دو نفر را اسم می­برد گاهی يک نفر را اسم می­برد، اين احتمال را ما داديم که اين­که ايشان اين نکات را می­گويد برای اشاره­ای به نسخ کتاب برقی باشد اگر يک روايت در جميع نسخ است می­گويد عدة من اصحابنا اين اين طور نيست که حالا کلينی همين جوری کشکی عبارت را آورده اگر در همه نسخ هست عدة من، اگر در دوتا نسخه هست در بقيه نيست می­گويد مثلاً فلان و فلان اگر در يک نسخه هست همان يک شخص نقل کرده،

س: اگر از خود مؤلف باشد مرحوم شيخ تعبير می­کند زاد فيه و نقص

ج: معلوم نيست، زيد هم احتمال با اين باشد کسانی که روايت کردند نسخه­های که ازش نقل کردند مختلف است، الآن ما علی ابن حسين سعد آبادی داريم اين سعد آباد تقريباً حدود همين آخرهاي ميدان خيابان آذر آن­جاست، يعنی از رودخانه يکی از اين اشعری­ها سعد ابن فلان اشعری يک نهری که چون اين طور که اوصافش می­گويند يا حالا يک جايي، يا موازش پايين­تر اين­جا را آباد کرد، به اين­جا می­گفتند سعد آباد، اين سعد اشعری است سعد آباد اين است سعد آباد قم اين است،

س: يک قمی هم گاهی می­گويند

ج: بلی آقا

س: قمی هم اضافه می­کنند بهش سعد آبادی قمی،

ج: سعد آبادی قمی به اين،

س: سعد آباد اين ور داشتيم،

ج: اين طرف داشتيم سعد آبادی به اصطلاح، علی ابن الحسين که از سعد آبادی است ايشان در کتب همين کامل الزيارات، من کامل الزيارات را ظاهراً يک دور از اول تا آخر، به خاطر همين سعد آبادی رواياتش را نگاه کردم، از اول کامل، که نمی­دانيم از برقی نمی­دانم دوتا يا سه­تا داشت زياد نداشت، و آنچه که من از اين سعد آبادی تا حالا ديدم منحصراً از برقی نقل می­کند برقی پسر، از کس ديگر هم نقل می­کند و چيزهايي هم که نقل می­کند انفراد دارد کس ديگر نقل نمی­کند، همه­اش نه اما عده­­اش انفراد دارد، حالا همه­اش چون استيعاب نکردم وقتی علی ابن، اين معلوم می­شود نسخه­ای، آن وقت سعد آبادی را علی ابن حسين را استاد کلينی هم نوشتند، شيخ کلينی جزو همان عده است ديگر احتمالاً مراد اين باشد که، آن وقت اين مناسک صغير و کبير، در ذهنم صغير و کبير، معاويه ابن عمار دارد که له کتب منها کتاب الحج رواه عنه جماعة کثيره من اصحابنا و نحن ذاکرون بعض طروقه

ج: اين­که همين­هايي که من گفتم نجاشی گفته ديگر الکی برای شرح داد راجع به کتاب معاويه ابن عمار و

8: 10

جماعة کثيرون، راست هم می­گويد همين طور است

س: اما اين­که کبير و صغير را در ادامه نمی­گويد بعض جاها هم کتاب الصلاة، يوم و الليلة

ج: پس يکی شايد شيخ دارد، يک­جايي من ديدم له کتاب المناسک مناسک هم تعبير می­کند، ايشان کتاب هشت تعبير کرده، مگر شيخ تعبير کرده، يک جايي ديدم مناسک تعبير می­کنند، از سعد ابن، از مرحوم معاويه ابن عمار، آن وقت چه طريقی ايشان ذکر می­کند حالا خوانديد تا آن­جا مال نجاشی را بگوييد تا من يک توضيحی هم راجع به حالا که اين همه صحبت کرديم راجع به اين کتاب،

س: اخبرنا،

س: از اول بخوان

س: بلی و نحن ذاکرون، در و لو کتب منها کتاب الحج رواه عن جماعة کثيره من اصحابنا و نحن ذاکرون بعض طروقهم اخبرنا

ج: البته ايشان در جای ديگر مشابه اين می­گويد زياد نقل کردند، و نحن ذاکرون طريقاً واحداً حالا اين­جا می­گويد بعض طروقه شايد بيش از يکی باشد،

س: فهرست شيخ طوسی هم همين يک کتاب

ج: بلی اخبرنا،

س: يک­جا کامل الزيارات سعد آبادی را ذکر کرده مگر اين­که حالا

ج: علی ابن الحسين عن البرقی عن احمد البرقی نه دو جا يا سه جا من ديدم خودم ديدم در کامل الزيارات دوجا از اول تا آخرش هم نگاه کردم به خاطر همين سعد آبادی رحمه الله بلی آقا،

س: و له کتب منها کتاب، بلی و نحن ذاکرون بعد طروقهم اخبرنا محمد ابن جعفر المؤدب

ج: اين بر می­گرده به کوفه، نسخه کوفی اگر محمد ابن، اين از ابن عقده است اين شاگرد ابن عقده است بر می­گرده به ابن عقده که کوفی است اين طريق کوفی است

س: حدثنا احمد ابن محمد ابن سعيد

ج: همين ابن عقده

س: قال حدثنا جعفرابن عبدالله محمدی

ج: اين احتمالاً از البته به نظرم توثيق هم دارد اما احتمال می­دهم از مشايخ زيديه هم باشد

س:

14: 12

ابی عمير عن معاويه

ج: يک نسخه زيدی است از ابن ابی عمير، ابن ابی عمير نسخه زيدی دارد نسخه واقفی دارد اين نسخه زيدی است که ايشان نقل می­کند، ديگر طريق ديگر ندارد؟

س: خير، اين شيخ طوسی در فهرست از ابن بابويه عن ابن الوليد

ج: ايشان به قم آورده شيخ طوسی به قم آورده ايشان مستقيم رفته بغداد

س: کتاب الحج

ج: همان کتاب الحج دارد،

س: شيخ طوسی گفته اين کتاب الحج، کتاب اليوم و الليله، کتاب الزکات و غير ذلک،

ج: به نظرم يک­جا مناسک بهش نسبت دادند عنوان مناسک، می­خواهی کتاب مناسک را در الذريعه نگاه کن، المناسک، المناسک در الذريعه نگاه کنيد، به نظر من حالا در چه کتابی من ديدم الآن در ذهنم نمی­آيد احتمال دارد مال ابن نديم باشد فهرست نديم باشد از مناسک هم از ايشان ديدم در حافظه­ام الآن اين طور است علی ای حال حالا اين مقدمات را ديگر تکرار نکنيم، آن متنی که خوانديم آن نسخه­ای شاذی که بود که عبدالعظيم حسنی هم درش بود حسن ابن محبوب بود که معلوم شد از آن نسخه شاذ سابقه دارد، چون يک روايتی از معانی الاخبار خواندند از همان نسخه در معنای تفث معلوم می­شود اين واقعاً نسخه بوده من خيال کردم يک اشتباهی رخ داده نه معلوم می­شود يک نسخه­ای بوده صدوق هم يک تکه­اش را نقل کرده البته صدوق جای ديگر از آن نسخه نقل نمی­کند به هر حال نسخه عجيب و غريبی است در آن­جا داشت يعنی من ترک کفر، اين عبارتش اين طور بود در نسخه فضاله داشت يعنی من ترک، و من کفر فان الله، کفر يعنی ترک، ايشان دارد من ترک کفر يک کفره اضافه کرده که نتيجه اش که توضيحاتش داده شد، از اين­جا وارد اين بحث می­شويم که آيا در نسخه معاويه ابن عمار من ترک کفر بوده که اين آقا نقل کرده که مثلاً عياشی نقل کرده من ترک کفر و در حقيقت متن کتاب معاويه ابن عمار اين جور بوده يا يک احتمال ديگری هست که در متن کتاب معاويه ابن عمار من ترک بوده اصلاً همان طور که فضاله نقل می­کند اين کفر را يا عياشی يا فرض کن حسن ابن محبوب يا کس ديگر اضافه کرده اين دقت کنيد، يعنی يک دفعه می­گوييم در نسخه در نسخه حج معاويه ابن عمار من ترک کفر بوده، يک دفعه نه در همان نسخه من ترک بوده اين کسی که آمده از نسخه نقل کرده ايشان اضافه کرده من ترک کفر، کفر را ايشان اضافه کرده چرا اضافه کرده؟ به اصطلاح نقل به مضمون، به لوازم، به به اصطلاح دلالات اقتضاء و ايماء و اشارات از انحاء دلالاتی که مقاصد ثانيه به آن­ها بيان می­شود از آن راه آمده يعنی ايشان می­گويد که امام فرمود کفر، يعنی ترک، خب حالا که مادام از ترک تعبير به کفر شده پس ترک موجب کفر است اين طوری استظهار کرده خوب دقت کرديد،

س: استنباط خودش را اضافه کرده

ج: استنباط خودش را اضافه کرده اين خيلی مشکل است اگر نسخه غلط باشد اين خيلی به نظر من مشکل نداريم، چيزی که الآن و ما اين را داريم حالا متأسفانه می­خواهيم به همين مناسبت ما اگر بخواهيم وارد بحث ديگر بشويم يعنی می­آيند استنباط خودش را، دقت می­کنيد ما اصطلاحاً در علم حديث به اين می­گوييم حديث مدرج، مدرج اصطلاحاً حديثی است که کلام راوی اضافه می­شود به کلام امام،

س: آخر مرحوم قمی هم شبيه به اين را نقل کرده در تفسيرش

ج: همين ترک کفر،

س: بلی

ج: بخوانيد،

س: بعد اين­که من

10: 16

می­گويد و من کفر ای من ترک الحج و هو مستطيع فقد کفر

ج: می­گويم اين چه است؟ اين کلام خود است اين­جا واضح است که کلام خودش است، آن وقت اين را اصطلاحاً گاهی بهش نقل به معنی می­گويند ليکن در حقيقت بايد گفت نقل به مضمون به لازم کلام اين ببينيد شما اگر برگرديد اولش دارد و قال اين­ قال­ها يعنی علی ابن ابراهيم ما عرض کرديم اين کتابی که به اسم تفسير قمی الآن مشهور شده اين در حقيقت متعلق احتمال قوی علی ابن حاتم قزوينی باشد احتمالش قوی است آن وقت ايشان از تفسير قمی نقل کرده ايشان، نقل­های که از تفسير قمی دارد دو جور است بعضی­هايش روايت است که می­گويد حدثنی ابی فلان، بعضی­هايش و قال و قال اين­ها کلمات خود علی ابن ابراهيم است اين­جا هم اولش اصلاً و قال دارد،

س: بعض جاها و اما قوله دارد

ج: خب بعدش،

س: خيلی عذر می­خواهم

ج: و اما قوله و لله

س: قوله لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً و من فکر ای من ترک الحج

ج: نه قبل از اين و من استطاع چه دارد؟

س: قبل از آن و قوله تا می­آيد و اما قوله کل الطعام کانتا

ج: نه کان حلاً نه اين نه بعدش ان اول بيت وضع للناس ندارد آخر اولش اين است آيه اول اين است

س: نه نه و قوله ان

ج: چرا؟

س: و قوله

ج: ان اول بيت وضع للناس

س: وضع للناس و کذا قال معنی

ج: قال ببينيد قال يعنی علی ابن ابراهيم من به شما گفتم قال بايد داشته باشد

س: قال معنی بکّ ان الناس يبک بعضهم بعضاً

ج: قال اين کلام علی ابن ابراهيم اين دنباله همان است دقت کرديد اين کلام کلام علی، همان نکته­ای است که من هم گفتم،

س: بعد می­گويد و قوله و من دخله کان امناً فانه حدثنی از اين­جا شروع می­کند،

ج: اين شاهد همين است که آن قال مال علی ابن ابراهيم بود چون بعد گفت فانه حدثنی،

س: فانه حدثنی بلی،

ج: دقت کرديد اين شاهد است که آن قال مال علی ابن ابراهيم،

س: چطور شاهد است؟

ج: چون می­گويد حدثنی ابی،

س: فانه ضميرش ضمير شأن است فانه حدثنی عن ابن ابی عمير عن حفص ابن البختری عن ابی عبدالله

ج: خب اين فانه حدثنی حديث علی ابن ابراهيم است،

س: حدثنی می­گويد نه

ج: اين حديث علی ابن حاتم قزوينی نيست اصلاً علی ابن حاتم قزوينی اين جوری نمی­نويسد وقتی می­خواهد بنويسد می­نويسد حدثنی مثلاً فلان مثلاً ابن عقده مثلاً، اصلاً فانه نه،

س: بعد از اين دارد و قوله

ج: اين تتمه کلام علی ابن ابراهيم است يعنی در اين عبارت از تفسير علی ابن، اولش کلام خود علی ابن ابراهيم است بعد يک حديث است بعد کلام خود علی ابن ابراهيم اين­ها کلاً از علی ابن ابراهيم، اين کار اگر بشود حالا يک همتی هم بشود اين علی ابن ابراهيم تفسير جدا بشود جاهايي که مال علی ابن ابراهيم است با جايي که مال ابوالجارود است با جايي که روايات متفرقه است جدا بشود خيلی کار بزرگی است اين­ها کلمات خود تفسير علی ابن ابراهيم است، قوله ان اول بيت قال اين قال يعنی علی ابن ابراهيم بعضی از آقايون معاصر ديدم نوشتند قال يعنی قال الصادق عليه­السلام خيلی

س: هنوز مقدم بر عياشی، مرحوم قمی پس

ج: مقدم نيست نه، عياشی مقدم است

س: عياشی مقدم است،

ج: بلی عياشی چون عياشی چيز را خوب درک کرده علی ابن حسن ابن فضال را عياشی هم چون خود کشی حدود کلينی است و عياشی استاد، البته علی ابن ابراهيم چون وفات ايشان است، سه صد و نه، سه صد و هفت زنده بود اما وفاتش روشن نيست حدوداً با عياشی هم دوره هستند، دقت کرديد فانه حدثنی ابی قال حدثنی آن وقت اين کتاب حفص ابن البختری است که ابن ابی عمير نقل کرده کتاب مشهوری است ابن ابی عمير راوی اين کتاب است کتاب حفص ابن البختری آن وقت علی ابن ابراهيم می­آيد می­گويد من کفر يعنی من ترک، يعنی نظرش به همين روايتی که کفر به معنای ترک، آن وقت لازمش را گرفته وقتی برتر که عنوان کفر گفته شد دقت کنيد چه می­خواهم يک دفعه اين کلام امام است اين اختلاف نسخه می­شود، يک دفعه اين کلام امام نيست می­شود مدرج، آن وقت اين نقل ما اصطلاحاً حالا گاهی اوقات ممکن است به اين می­گويند نقل به معنی اين نقل به معنی نيست اين استنتاج است می­توانيم شبيه اين را بگوييم نقل به مضمون يعنی به اصطلاح فرقی بين نقل به معنی و به مضمون اين باشد، نقل به معنی همان لفظ را جا به جا بکند، اذا کنت تريد المعنی فلابأس به، در نقل به مضمون برداشت خودش را در نقل می­آورد آن برداشتی که داشته،

س: تفسير است

س: عياشی در آن ذيل همين آيه يک­جای ديگر خودش استدلال می­کند برای اين­که اثبات بکند کفر اين طرف را که ترک حج کرده، در ذيل همين لله علی الناس

س: عياشی

س: نه عياشی

ج:

17: 21

بياوريد اشکال ندارد

س: عياشی می­گويد قال هذا لمن کان عنده مال و صحه،

ج: اين­که همان روايت معاويه ابن عمار است

س: خب آری، بعد فان فان سوقه للتجارة فلا يسعه ذلک و ان مات علی ذلک

ج: اين عين عبارت معاويه ابن عمار است

س: می­گويم ادامه­اش می­آيد تا آخر

ج: اما در نسخه مشهور ما

س: لِم لايکفر پشت سرش می­گويد آخرش می­گويد ثم

ج: قال و لم لايکفر

س: لم لايکفر و قد ترک شريعة من شرايع الاسلام يقول الله الحج اشهر معلومات الی آخر يعنی دارد استدلال می­کند برای اين­که کفرش را ثابت بکند،

ج: اگر اين باشد همان نقل به مضمون است

س: همان نقل به مضمون بيشتر

ج: اما ظاهرش اين است که چون بقيه مطلب لم لايکفر هم اين­جا هست در آن نسخه فضاله نيست، در نسخه فضاله و لم لايکفر چون عرض کرديم اين مقدار از حديث در نسخه مشهور معاويه ابن عمار به اين سنخ نيامده در نسخه فضاله آمده نسخه حسن ابن محبوب، نسخه فضاله شاذ نيست به اين معنی که در کتاب تهذيب ازش نقل می­کند از حسين ابن سعيد از ايشان نقل می­کند شاذ نيست اين نسخه شاذ است چون فقط عياشی ازش نقل کرده، نسخه حسن ابن محبوب را فقط عياشی نقل کرده مخصوصاً عبدالعظيم حسنی، مرحوم صدوق هم يک روايت در معانی الاخبار دارد با همين سند بعينه همين سند است عياشی از ابراهيم ابن علی از به اصطلاح عبدالعظيم حسنی از حسن ابن محبوب، اين­ها يک نسخه معلوم می­شود اين نسخه بوده ما خيال می­کرديم يکی از دست ايشان در رفته معلوم می­شود نسخه بوده که صدوق هم ديده اين نسخه را، ليکن ازش نقل نشده از اين نسخه غير از اين دو مورد ما الآن جای ديگر الآن فعلاً از اين نسخه نداريم و عجيب هم هست يعنی انصافاً عبدالعظيم حسنی از حسن ابن محبوب نقل بکند خيلی عجيب است خيلی، سابقه­ای ندارد يعنی خيلی امر غريبی است خود حسن ابن محبوب هم از معاويه ابن عمار اين هم الآن غريب است چون نداريم غريب به اين معنی، شذوذ اندر شذوذ دارد که من توضيحاتش را عرض کردم آن وقت اين­جا ببينيد الآن، علی ابن ابراهيم همان نکته­ای که من استنتاج کرده، اين­جا هم شايد خود ايشان اضافه کرده از لم لايکفر احتمال هم دارد که واقعاً در نسخه معاويه ابن عمار ايشان آن بوده کفر، يعنی دوتا احتمال هست در آن نسخه­ای که ما داريم غير از اين راه کفر نيست، من ترک يعنی من ترک، شواهد هم با همين حکايت دارد که مراد از کفر ترک باشد، اما من ترک کفر که يک آثاری برايش بار بشود اين فعلاً در اين نسخه آمده دقت می­فرماييد احتمال دارد که ايشان ما يک عبارتی هم از هدايه شيخ صدوق خوانديم من ترک شريعة من شرايع الله يکفر، کفر آن­جا هم داشتيم البته هدايه صدوق به عنوان فتوی آورده به روايتی نسبت نداده، لذا اين نکته را خوب دقت بکنيد ما وقتی متن را می­خواهيم نگاه بکنيم اين نکته محل تأمل باشد آيا کل اين متن به عنوان متن حديث است يا نه؟ يک مقدارش در واقع مدرج است، من راجع به همين حديث عمار ابن موسی ساباطی همين اخيراً آن جلدی که پری شب صحبت شد می­خواهيد جلد يک را بياوريد،

36: 24

راجع به حديث به نظرم در همين بحث­ها آن اوائل مطرح کردم حالا الآن در ذهنم حضور ذهن ندارم که آيا اوائل يک حديثی است که حديث مفردی است که پسر و دختر را بلوغ­شان را هجده سال ديده، سيزده سال،

س: بلی خوانديم

ج: بلی به نظرم خوانديم به نظرم متعرضش شديم، در آن­جا اشکال ما اين بود بلی به نظرم اشکال ما، يک اشکال اولاً اين بود که اين از نسخه از مشهور عمار نيست اصلاً يک بحث­های داشتيم مفصل در محل خودش ليکن احتمال بسيار قوی اين است که آن هم چون من عرض کردم در بحث عمار ابن موسی که نديدم کس ديگر هم متعرض بشود تازه گفتيم به نظر من عمار فتاوايش را با روايت مخلوط کرده يعنی کتاب کتاب فقهی بوده نه کتاب حديثی صرف، مثلاً اين طوری است سئلت عن الغلام متی تجب عليه الصلاة قال اذا اتی عليه ثلاث عشر سنه، به نظرم حديث تا اين­جا تمام و همين طور فان احتلم ذلک فقد وجبت عليه الصلاة اين می­خورد کلام خود عمار باشد، الا ان ان يحتلم قبل ذلک بعد می­گويد و الجاريه مثل ذلک، اذا اتی له ثلاث عشر سنه او حاضت قبل ذلک، اصلاً سؤال از غلام بود اصلاً صحبت جاريه و اين­ها مطرح نبود،

س: خب اين دارد تکميل جواب کامل­تر می­دهد

ج: به متن فقهی بيشتر می­خورد

س: اشبه است

ج: به متن فقهی اشبه است الا ان يحتلم قبل ذلک به متن فقهی اشبه است دقت می­کنيد

س: ظاهر روايت

ج: بلی نه، و لذا هم فتوی ندادند اصحاب، سرش اين است احتمالاً اين فتوی است، اولاً من نمی­دانم آن توضيح را آن­جا عرض کرديم ما يک طريق معروف به کتاب عمار داريم اين از آن طريق هم نيست، اين را شيخ منفرداً از محمد ابن علی ابن محبوب نقل می­کند متعارفی که ما داريم از کتاب نوادر الحکمه محمد ابن احمد است متعارف ما اين است، سند هم واحد است محمد ابن احمد عن احمد ابن حسن عمر ابن سعيد مصدق عن عمار اين­جا محمد ابن علی ابن محبوب عن محمد ابن الحسين نقل می­کند که ابن ابی الخطاب است ظاهراً بعد دارد عن الحسن ابن علی که ظاهراً چپه باشد عن علی ابن الحسن، ابن فضال پسر ايشان برادر احمد است، الآن محمد ابن الحسين هم دقيقاً نمی­دانيم آيا ايشان است يا شخص ديگری است؟ اين علی ابن حسن برادر احمد است عن علی ابن الحسن بعيد هم هست اين محمد ابن الحسين از، آن وقت دارد عمر ابن سعيد اين اصلاً از آن نسخه مشهور هم نيست يعنی اين دوتا اشکال دارد غير مدرج بودن متنش به لحاظ سنديت و مصديريت هم مشکل دارد يعنی اين حديث فقط يک مشکل واحد ندارد خب توضيحاتش چون گذشت ديگر تکرار نمی­کنم اين مسأله يک مسأله­ای است که قابل توجه است در مسأله بحث متن اين مسأله­ای که ما اصطلاحاً بهش می­گوييم نقل به معنی يا نقل به مضمون اين خيلی تأثيرگذار است اصولاً يکی از مسائلی که در دنيای اسلام در درجه اول در ميان اهل سنت خيلی تأثيرگذار بود همين مسأله نقل به معنی است زياد دارند و عرض شد نمی­دانم در همين مباحث هم عرض کرديم اهل سنت چون حديث حالا يک طبقه دو طبقه سه طبقه­اش به صورت شفاهی بود در نقل شفاهی اختلاف نقل به معنی زياد می­شود، اما در نقل کتبی مثل ماها که غالباً نوشتاری است و مصدر داريم، نسخه داريم روايت داريم نقل به معنی کمتر می­شود اختلاف نسخه بيشتر می­شود، اين دوتا با همديگر يعنی ما، مثلاً همين روايت عبدالله ابن سنان را خوانديم، يک­جا داشت پدرم پرسيد، يک­جا می­گويد قلت من گفتم، يک­جا می­گويد باز پدرم پرسيد، يک­جا می­گويد اين­*­ها* ظاهراً شايد اولش نقل شفاهی بوده نقل شفاهی اين اختلافات را ايجاد می­کند،

س: نقل کتاب هم خب آخر

ج: اما آنجايي که درش دارد اذا بلغ ديگر ثلاث عشر ندارد آن­جا ظاهراً نقل نسخه است اشکال نسخه است دوتا فرق است،

س: حتی اين هم شما قبول نداريد که بيشتر نقل معنی بوده

ج: نه، بوده اما وقتی کتبی شد و کتاب داد ديگر تغيير نمی­کند اين نکته فنی را روشن شد می­خواهم چه می­خواهم بگويم،

س: مصدر

ج: ها! وقتی مصدر اول ضبط اول ضبط کرد مصادر، اين نکته­­ای است که نقل به معنی در ميان ما ديگر کم می­شود اختلاف سر نسخه می­شود دقت کرديد چه می­خواهم بگويم ما الآن روايت عمرو ابن حنظله را داريم حسابی اختلاف دارند اما ظاهراً اختلاف اختلاف نسخه است نه نقل به معنی و لذا کم و زياد دارد من عرض کردم حالا همين­جا هم هست می­خوانم خدمت، در اين روايتی که از عمرو ابن حنظله که عرض کردم متأسفانه مرحوم آقايي اين کتاب زمانی خود، اين مجلد زمان خود آقای بروجردی چاپ شده عرض کنم که، در اين حديث يک قسمتش که نسبتاً روايت مهمی هم هست در يک قسمتش در اين­جا دارد فان کان بلی، اين­جا ببينيد قال قلت جعلت فداک أ رأيت ان کان الفقيهان در اين جامع الاحاديث سه صد و هشتاد و يک، در باب هفت اين را آورده که در باب عدم حجيت قياس است که هيچ نفهميديم چرا آن­جا آورده اصلاً نفهميديم چرا اين کار را کرده آقای بروجردی نفهميديم، جعلت فداک أ رأيت ان کان الفقيهان عرفا حکمه من الکتاب و السنة و وجدنا احد الخبرين موافقاً للعامه و آلاخر مخالفاً لهم دقت کرديد، ان کان الفقيهان عرفا حکمه من الکتاب و السنه، اين در کافی اين طور آمده بعدها در کتاب احتجاج طبرسی از کافی نقل کرده همين طور آورده مرحوم شيخ طوسی اين حديث را از کتاب نوادر محمد ابن علی ابن محبوب نوادر المصنف يا مصنفين ايشان نقل کرده ايشان دارد، أ رأيت ان المفتيين به جای فقيهان، مفتيين دارد

س: که دارد اين را؟

ج: مرحوم شيخ طوسی در تهذيب نسخه­اش هم فرق می­کند نسخه مرحوم شيخ کلينی، اين انفراد است ان المفتيين اتی يا خفی عليهما معرفة حکمه من کتاب و سنه يعنی دقيقاً عکس آن آن­جا داشت عرفا حکمه، اين­جا عرفا را کرده اتی عليهما، اين دوتا فقيه نتوانستند تشخيص بدهند از کتاب و سنت آن دارد که نه هردو فقيه به کتاب و سنت قبول کردند، مرحوم صاحب احتجاج هم اين­جا يک تعليقه­ای دارد نوشته به اين­که اين­که می­گويد هردو خبر معارض در کتاب يعنی اطلاقات کتاب مرادش اطلاقات مثل احلّ الله البيع مثلاً اطلاقات کتاب و سنت نه اين­که بعنوانه اين خبر در کتاب است نمی­شود دوتا به اصطلاح از کتاب دوتا خبر مخالف درست شد، پس اولاً اين يک تکه عبارت را مرحوم شيخ کلينی نقل کرده از نسخه خودش فقيهان عرفا حکمه، دقيقاً عکسش را مرحوم شيخ طوسی نقل کرده ان المفتيين اتيا عليهما، اتو يعنی واضح نشد روشن شد يعنی معلوم حضورشان نشد، زير درسشان قرار نگرفت، اتوّاً به اصطلاح سرکشت، بلی آقا

س: ابيت در ترجمه

ج: قوی عليهما هم دارد اتی هم دارد، قوی عليهما، نه قُوی نيست قوی می­گويند خودشان، قوی به معنی ستر،

س: همان

39: 32

ج: همان خفی بلی اين خود اين کلمه هم دو سه جور خوانده شده اين در کتاب تهذيب آمده روشن شد و معلوم هم هست هردو کتاب برگرداندند به نسخه داود ابن الحسين و شواهد هم نشان می­دهد که عمرو ابن حنظله تأليف نداشته اين­که نجاشی ديگران اسمش نبردند ايشان تأليف نداشته ظاهراً اصل کتاب داود ابن حسين است که ايشان نوشته تمام اين طروقی که داريم صدوق و شيخ کلينی و شيخ طوسی همه­شان به داود ابن حسين بر می­گردد ليکن مرحوم شيخ، اين دوتا نقل عرفا قوی عليهما، نقل سوم مرحوم شيخ صدوق شيخ صدوق اصلاً اين عبارت را ندارد کلاً برداشته مثلاً شيخ صدوق اين طور دارد در اين­جا که دارد در صفحه سه صد و نه اين­جا بلی، دارد قلت جعلت، وجدنا احدالخبرين موافقاً للعامه و الآخر مخالفاً حالا آن­جا چه بود؟ اين طوری بود ان کان الفقيهان عرفا حکمه من الکتاب و السنه و وجدنا احدالخبرين موافقاً للعامه و الآخر مخالفاً، شيخ صدوق اين نيم سطر را کلاً برداشته،

س: تلخيص شده

ج: عرض کردم لذا گفته شده گاهی شيخ صدوق تصرف می­کند در روايت به حذف و اين­ها اين را در بحث تقطيع هم انشاءالله اشاره می­کنم ظاهراً فکر نمی­کنم صدوق اين کار را کرده باشد،

س: در نسخه­اش بوده؟

ج: بلی نسخه­ ايشان اين طور بوده، مشکل سر نسخه است چرا؟ برای اين­که ايشان وقتی طريق می­دهد به عمرو ابن حنظله با آن دوتا طريق فرق می­کند، بر می­گردد به داود ابن حکيم، داود ابن حسين، ليکن طريق سومی است نه طريق مرحوم نجاشی است و نه طريق مرحوم شيخ طوسی فکر نمی­کنم خيلی بعيد می­دانم مرحوم البته واضح است که مرحوم شيخ صدوق روايت را در بحث فقيه و قاضی منصوب و فقيه منصوب است نزده چون بخش اول روايت را حذف کرده خب احتمال می­دهد، خدای نکرده روی عادت بشری گفته چون اولش مثلاً در می­آيد ولايت فقيه ولو به حد قضاوت، ولو در حد قضاوت چون ايشان قبول نکرده پس بنابراين اين قسمتی هم که اشاره به فقيه و مفتی دارد اين قسمت را هم حذف کرده، خيلی بعيد است فوق العاده بعيد است، دقت کرديد اين­جاها را نمی­توانيم ما نقل به مضمون به معنی بگيريم نه معناست نه مضمون، پس نقل به معنی را بيشتر در جايي گرفته می­شود بلکه دائماً مال نقل شفاهی باشد، اگر نقل کتبی باشد که ما متعارف­مان است بيشتر اختلاف نسخه حساب می­کنيم همين الآن برای ما واضح است نسخه کلينی با نسخه شيط طوسی کاملاً متغاير هستند باهم، احتمالاً نسخه سومی هم در اختيار صدوق بوده که اصلاً اين يک تکه را نداشته کلاً نداشته، حالا ما الآن بايد چه کار بکنيم بحث ديگری است آن را اول ما شناخت موضوعی پيدا بکنيم بعد بيفتيم به اين­که وظيفه ما چه است؟ علی ای حال به احتمال بسيار بسيار قوی اين را حمل بر اختلاف نسخه می­کنيم نه حمل بر حالا مثلاً زياده و نقيصه و اين­که مثلاً نقل به معنی شده آن­جا اين را نقل کرده اين­جا نقل، نه اين طور نيست ظاهراً اين طور نباشد و تشخيص نسخه صحيح هم، پس بنابراين و عرض شد که اهل سنت دقت بکنيد يک مقداری چون اوائل که خب ننوشتند ايام فرض کنيم احمد ابن حنبل اين­ها که يواش يواش شروع کردند به نوشتن از قرن دوم به بعد، خب نوشتارها يعنی احاديثی را که می­نوشتند اساساً يکی دو طبقه­اش شفاهی بود و لذا گاهی اوقات يک حديثی را با يک سند يک جور نقل می­کردند، يک حديث را با سند ديگر با کم و زياد اين نقل شفاهی اين طور است طبيعتاً درش، بعد از اين­که اين کتاب­ها نوشته شد يعنی مسند احمد که حدود بيست و نه هزار کمتر بيشتر حديث دارد، بعد صحاح ست که با همديگر پانزده هزار نمی­دانم چندتا شانزده هزار حديث دارد صحاح ست نوشته شد، طبيعتاً نقل به معنی ديگر، يعنی نقل به معنی ديگر خواهی، چون نوشتار شد نوشتار نقل به معنی را برداشت، از اوائل، در قرن سوم يعنی بعد از بخاری عده­ای زيادی از علمای اهل سنت آن وقت باز راه افتادند مخصوصاً اگر يک حديثی ضعيف بود يا به خاطر متن حديث، کم و زياد حديث راه افتادند به شهرهای دور مثلاً می­رفت فرقانه، می­رفت خراسان می­رفت يمن آن­جا يک کسی را می­ديد که آن مثلاً می­گفت من سمعت از استادم فلان فلان يک مقداری زيادی احاديث جديد اضافه شد يعنی از قرن سوم غير از صحاح، لذا يک بحثی هم خواهی نخواهی مطرح کردند که آيا ما بعد از صحيحين حديثی را تصحيح بکنيم يا نه؟ اصلاً گفتند نه، بعضی­هايشان گفتند اصلاً ديگر نداريم، همان که صحيحين است مسلم و بخاری ديگر تمام شد، بعد از آن ديگر ما حديث صحيح کلاً نداريم ليکن خب خلاف مشهور است مشهور چون قائل به صحيح هستند البته طبيعتاً اين جور احاديث صحيح که می­خواهند درست بکنند، درش قال و قيل دارد نمی­خواهم بگويم مثل مستدرک حاکم که قال و قيل زياد دارد اين نمی­خواهيم بگوييم که کم بوده اما دقت بکنيد اين احاديث هم غالباً طبقات اول، دوم، سومش باز شفاهی بود باز اين­ها هم با آن نوشتارهای قبلی اختلاف پيدا می­کرد، يعنی با مثل صحيح مسلم، بخاری، با ترمزی که نوشتاری شده بود بازهم اين­ها اختلاف پيدا می­کرد به خاطر اين­که دو سه طبقه اوليه­اش باز اين­ها سماعی بود شفاهی بود معذرت می­خواهم شفاهی بود و در جاهايي دور بود، جاهای نزديک را اين­ها جمع کردند اين­ها هی آمدند گفتند فلان­جا هی زياد شد يعنی هی متون اضافه شد اين متون اضافه بيشترين نکته اصلی در آن­ها اين است که طبقات اول و دوم و سوم شفاهی هستند من حتی خود اهل سنت را نديدم اين تحليل را ارائه بدهند لذا متون که اضافه شد اسناد که اضافه شد از قرن اواخر قرن سوم به بعد اضافه بر اين­که اسناد و اين­ها هم فرق می­کرد متون هم فرق کرد و آن فرق به خاطر اختلاف معنی بود، آن نکته­اش اختلاف معنی بود چون دو سه طبقه­ شفاهی بود هر وقت شفاهی بود اختلاف معنی، نقل به معنی مشکل درست می­کرد اما ما که کتبی بوديم نسخه­ شناسی­اش مشکل پيدا می­کرد نقل به معنی خيلی مشکل نداشت مشکلی که پيدا می­شد آن مسأله همين روايت عبدالله ابن سنان که گفت پدرم پرسيد، يک­جا دارد انا قلت لابی عبدالله، يک­جا دارد انا قلت لابی عبدالله يک­جا دارد بعد پدرم گفت، يک جا دارد که من گفتم اين­ها به نظرم به خاطر اين­که کلام عبدالله ابن سنان به صورت نقل شفاهی بوده، اما يک­جايش دارد در يک نسخه­ای که در خصال آمده حتی اذا بلغ ديگر ثلاث عشر سنه ندارد، سه چهار نسخه ثلاث عشر سنه دارد اين يکی ندارد اصلاً اين اختلاف نسخه است ما می­خواستيم اين را بگوييم اين ديگر نوشتار شده بوده اين اختلاف اختلاف نسخه است نه اين­که اين اختلاف اختلاف به خاطر نقل به معنی يا تقطيع يا چيزی از اين قبيل باشد اين اختلاف نسخه است اين يکی اختلاف نسخه است، طبعاً نقل به معنی در خود بعد از استنساخ نسخ تأثيرگذار نيست اگر تأثيری دارد در مرحله قبلش است و الا در خود آن­جا نداريم آن وقت نقل به معنی از همان قرن دوم که مطرح شد، الآن می­خواهيد کفايه خطيب را بياوريد، سه نفر را نوشته که اين­ها مخالف بودند يکی به نظرم حسن بصری دو نفر ديگر هم حالا من در ذهنم نمانده، و الا جمهور علمای اهل سنت نقل به معنی را اجازه دادند، در کفايه خطيب دارد، بحث عنوان نقل النقل بالمعنی در نقل به معنی مخالف دارد اما در بين اصحاب ما تا آن جايي که من می­دانم مخالف ندارد چون روايت صحيح از امام باقر است، اذا کنت تريد المعنی محمد ابن مسلم از امام باقر است روايتش هم تا آن­جايي که در ذهن من هست، صحيح است محل اشکال ندارد جای اشکال ندارد، سندش حضور الآن ندارم اما می­دانم صحيح است در آن روايت دارد اذا کنت تريد المعنی فلابأس لذا به نقل به معنی بين اصحاب ما اجازه داده شد اما بين اهل سنت نادری دارند که مخالف هستند اما ظاهراً فيمابعد تقريباً شبه اجماع يا شهرت واسعه است که نقل به معنی را اعتماد نمی­کند، آن وقت بلی

س: عبارت را آوردم، چه شد، مختلف نقل کردند صفحه دويست و سی و دو کفايه فی العلم الرواية باب ذکر الحجه فی اجازة رواية الحديث علی المعنی قال کثير من السلف و اهل تحريف الحديث لاتجوز الرواية عن المعنی بل يجب مثل تأدية لفظ بعينه من غير تقديم و لا تأخير و لا زيادة و لا حذف و قدر ذکرنا بعض الروايات عمن ذهب الی ذلک و لم يفصلوا بين العالم بمعنی الکلام و موضوعه و ما ينوب مناب بعض و ما لاينوب منابه، و بين غير عالم بذلک و قد ذکر عن بعض السلف انه کان يروی الحديث علی المعنی،

ج: اين ظاهراً علی المعنی غير از نقل به معناست، اين علی المعنی يعنی کم و زياد کردن، بالا و پايين بردن،

س: می­خواهيد نقص و زياده را قبلش دارد

ج: بلی نه اين مراد، اين دارد همين قبلش هم گفت اول نقصان و زياده

س: باب قبل است اصلاً باب قبل ماجاء فی تقطيع الرواية تقطيع المتن الواحد بعدش می­گويد انا کنا يروی الحديث عن معنی اذا علم المعنی و تحققت و عرف القائم من اللفظ مقام غيره، و قال جمهور الفقهاء يجوز للعالم بمواقع خطاب و معانی الالفاظ رواية الحديث علی المعنی،

ج: جمهور همين را قائل اند من هم جمهور

س: ايشان فقهاء را گفته بلی

ج: بلی بناشان به اين است نه محدثين هم ظاهراً همين طور اند،

س: و ليس بين اهل العلم خلاف فی ان ذلک لايجوز للجاهل بمعنی الکلام و موقع الخطاب

ج: امام هم فاذا کنت تريد المعنی عبارت امام اين است

س: و قال قوموا من اهل العلم الواجب علی المحدث ان يروی علی اللفظ اذا کان لفظ ينوب مناب معنی خامضاً محتملاً و اما اذا لم يکون کذالک بل کان معناه ظاهراً معلوماً و للراوی لفظ ينوب مناب لفظ رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم غير زائد عليه و لا ناقص منه و لا محتال لاکثر من معنی لفظه صلی الله عليه و آله و سلم جاز للراوی روايته علی المعنی و ذلک يجوز نحو ان يبدل قوله قام بنهض، و قال بتکلم و جلس بقعد و عرف بعلم و الی آخره و مثل هذا ممايطول تتبعه و هذا القول هو الذی نختاره مع شرط آخر و هو يکون سامع لفظ النبی صلی الله عليه و آله و سلم عالماً بموضوع ذلک اللفظ فی اللسان بان رسول­ الله صلی الله عليه و آله و سلم لم يريد و لم يُريد بايد باشد لم يريد به ما هو موضوع له فان علم يجوز، بايد تجوزه فان علم تجوزه به و استعارته له لم يسوغ له ان يروی لفظ مجرداً دو ذکره ماعرفه من قصده صلی الله عليه و آله و سلم ضرورتاً غير مستدل عليه فانه ان استدل به علی انه قصد به معنی معانی جاز عليه الغلط و التقصير فی الاستدلال، بعد ديگر دليل­های هم که اين­جا ايشان آورده روايت نيست اين همين بحث­های فنی است،

ج: اين که گفت تقدم آن شايد در

س: تقدم را گفت

ج: آن تقدم را مگر بياوريد، علی ای حال آن وقت آن­جا اسم می­برد حسن بصری و دو نفر ديگر که اين­ها

س: اين­جا به بعد بعد از بحث­های فنی هم روايت را آورده

ج: از حسن بصری

س: روايت را آورده می­گويد و اما الدليل علی جواز ذلک للعالم بمعنی فهو ما اخبرنی فلان فلان عن اخبرنا تا می­رسد به يعقوب ابن عبدالله ابن سليمان عن ابيه عن جده يعنی سليمان ابن اکيمه اليفی قلنا لرسول­ الله صلی الله و آله و سلم بابينا انت و امينا يا رسول الله انا لنسمع الحديث فلانقدر علی تأديته کما سمعنا قال اذا لم تحلوا حراماً و لا تحرموا حلالاً فلابأس روايت بعدی

س: لم نقدر يعنی حفظ نمی­توانيم بکنيم عين الفاظ را

ج: عين الفاظ را مضمون را می­گويد

س: باز دوباره می­رسد به همين

ج: يعنی می­گويد مضمون را درست می­کنيم حکم را معکوس نکنی اشکال ندارد

س: باز هم سند بعدی به همين آقا می­رسد که می­گويد قال قلنا لرسول الله انا نسمع منک الحديث فقد ظاهراً اين­جا اشتباه تايپی شده فلا نقدر علی تأديته کماسمعنا قال اذا لم تحرموا حلالاً و لا تحلوا حراماً و اصبتم المعنی فلابأس، يک اصبتم المعنی اضافه کرده

ج: همان­که اذا کنت تريد المعنی

س: آن وقت حديث بعدی از سعيد ابن جبير عن عبدالله ابن مسعود می­رسد سند، قل فقال يا رسول­ الله قال سئل رجل عن نبی صلی الله عليه و آله و سلم فقال يا رسول­ الله انک تحدثنا حديثاً لانقدر ان نسوقه کمانسمعه فقال اذا اصاب احدکم المعنی فليحدث، ديگر هم باز حالا بگذاريد بقيه را هم بخوانم، يک روايت ديگر است اين هم اين است که می­آيد سند می­رسد به اين­که خالد ابن کثير عن خالد ابن دريک نمی­دانم عن رجل

ج: دُرَيک

س: دُريک عن رجل من اصحاب النبی صلی الله عليه و آله و سلم قال قال رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم من تقول عليّ مالم اقل فليتبوأ

ج: من تقول عليّ

س: من تقوّل چون تقول نمی­تواند

س: نه نه من تقول بلی بلی، من تقوّل علي مالم اقول فليتبوأ بين عينی الجهنم مقعداً قيل يا رسول الله و هل لها من عينين قال أ لم تسمع الی قول الله عز و جل اذا رأتهم من مکان سمع تغيظاً و زفيراً فامسک القوم ان يسئلوه فانکر ذلک من شأنهم و قال مالکم لاتسئلونی قالوا يا رسول­ الله سمعناک تقول من تقوّل علیّ مالم اقول فليتبوأ بين عينی جهنم مقعداً و نحن لانحفظ الحديث کماسمعنا نقدم حرفاً و نأخر حرفاً و نزيد حرفاً و ننقص حرفاً قال ليس ذالک ارد انما قلت من تقوّل علي مالم يريد عيبی و شين الاسلام و او شينی

ج: شينی

س: شينی شينی معذرت می­خواهم و شينی الاسلام او شينی بعيب الاسلام، ديگر اين­جا روايت­هايش تمام می­شود حالا ديگر آن،

ج: يک­جايي که نقل به معنی دارد اسم سه نفر را می­برد که يکش هم حسن بصری است

س: کدام کتاب

ج: همين کفايه خطيب

س: کفايه خطيب بغدادی

ج: اين الآن کفايه خطيب بغدادی است،

س: کفايه فی اعلام الحديث

ج: اين بحث­هايي است که مربوط به متن است اين قسمت­های معروف، زياده و نقيصه و تقطيع متن و اين­ها، علمای ما کم دارند اين­ها باز اقلاً يک مقداری دارند،

س: بزيادة حرف را تأکيد داشت که اشکال ندارد بزياة حرف

ج: بلی زيادی به اين معنی که اگر بخواهد خودش اضافه بکند نمی­شود کلام را بخواهد معنی بکند البته عرض کردم ما يک اصطلاح نقل به مضمون هم داريم حالا می­خواهيد شما

س: استاد ببخشيد اين باب قبل­تر دارد که عنوانش باز خيلی چيز است باب ما جاء فی رواية الحديث علی اللفظ بمن رأی ذلک واجباً

ج: اين طوری،

س: رواية علی اللفظ

ج: بايد بعين لفظ باشد

س: آن وقت حالا من فقط جسارتاً از روی فهرست باب­های بعدی را می­خوانم که حاجی آقای زمانی هم فرمودند،

س: اين که علی اللفظ و علی المعنی هم ديگر می­شود نقل به معنی

ج: بلی، حالا اين ذيلش را بخوانيد

س: همين باب­های بعدی را به ايشان، الآن بحث تقطيع را اگر می­خواهيد به اين­جا برگردد، بعدش اين است باب ذکر الرواية عن لم يجز ابدال کلمة بکلمه، باب ذکر الرواية عن لم يجز تقديم کلمه علی کلمه، باب ذکر الرواية عن لم يجز زيادة حرف واحد و لا حذفه

ج: چه مفصل بحث­های متن

س: و ان کان لايغير المعنی همين که حضرت عالی اشاره فرموديد باب ذکر الرواية عمن لم يجز ابدال حرف بحرف و ان کان صورتهما واحده، باب ذکر الرواية عن لم يجز تقديم حرف علی حرف، باب ذکر الرواية عمن کان لايری رفع حرف ثقيل و لاتثقيل حرف خفيف و ان کان المعنی فيهما واحداً

ج: اين بحث­های متن را می­بينيد چقدر

س: خيلی فنی

ج: خيلی،

س: باب ذکر الرواية عمن کان لايری رفع حرف منصوب و لا نصب حرف مرفوع او مجرور و ان کان معناهما سواء، باب فی الطباع المحدث علی لفظه و ان کان خالف اللغة الفصيحة، باب ذکر الرواية عمن کان لايری تغيير اللحن فی الحديث،

ج: مرادتان واضح شد يعنی وقت محدث گفت غلط اعرابی داشت، ملحون است اصلاً قرائت، مع ذلک همان را که شنيدی بگو ولو ملحون باشد تغيير لحن هم، لحن نه لهجه، لحن يعنی ملحون غلط، غلط عبارتی داشت باز هم با همان غلطش بگو، همان طور که گفته برايت نقل بکند،

س: اين­جا اين هم تقسيم می­شود باب ذکر الحکاية عمن قال يجب اداء حديث رسول­الله صلی الله علی و آله و سلم علی لفظه

ج: اين­جا بايد

س: و يجوز رواية غيره علی المعنی، باب ذکر الرواية عمن اجاز النقصان من الحديث و لم يجز الزياده باب ماجاء فی تقطيع المتن الواحد و تفريقه فی الابواب بعد

ج: نه ببينيد بحث­های مربوط به متن را در چه حدی؟ البته اين­ها بيشتر مباحث ظاهری لفظ است، عمده آن تحليل علمی­اش فرقی نمی­کند اما خب اين ظواهر را خيلی مراعات کردند اعرابش غلط است درست نکند، نمی­دانم تقديمش نکند، تأخيرش نکند کذا،

س: در مجموع می­گويند تحفظ بايد کرد

ج: تحفظ بايد کرد و بعضی­هايشان چقدر عرض کردم انصافش از تقريباً طبقه­های مثلاً رتبه­های چهارم و پنجم خيلی کار کردند انصاف نمی­شود انکار کرد، خيلی کار شده خيلی زياد روی لفظ، روی کلمه کلمه، روی اعراب، روی خيلی کار شده اوائلش يک کمی ضعيف اند و الا بعدی­هايش خوب اند،

س: بعد از اين بابی هم که الآن خوانديم باب ذکر من کان يذهب الی اجازة الرواية علی المعنی من السلف و سياق بعض اخبارهم فی ذلک اين کل ابواب اين­جا بود، اول را می­خواهد بخوانم باب ذکر ما جائت الرواية

ج: عن ذکر لفظ اين را هم بخوانيد حالا يک بحثی حالا

س: بلی ما جاء فی رواية الحديث علی اللفظ و من رأی ذلک واجباً،

ج: اين سرش هم معلوم شد چرا اين قدر اين­ها گير، چون طبقات اول دومش شفاهی بود، اين­ها همه مال آثار شفاهی است اگر کسی باشد اين نحوه بحث ديگر معنی ندارد، دقت

س: که از لحاظ غلط

18: 53

ج: آن در کتابت بوده هرچه در کتابت بوده نقل می­کند ديگر اصلاً اين بحث­ها پيش نمی­آيد چون بعض از خود روات خيلی چيز نداشتند، اعراب درست نداشتند، غلط غلوط می­خواندند مثل همين­ عرب­های که الآن داريم خب غلط و غلوط می­خوانند بفرماييد، اين ذکر الحديث علی لفظه را بخوانيد که حالا اول باب است، اين زحمت­های که کشيدند اين­ها فرع دو سه طبقه شفاهی بوده ما الآن زحمت را فرض کنيد کتاب قضايا و سنن اميرالمؤمنين کتبی است نوشتاری است الآن ما اگر مشکل داريم سر نسخش است، نسخ نوشتاری او الآن مشکل دارد، اين بيشتر روی الفاظ و زيادی شده، نقيصه شده کم شده بعد مسأله تقطيع حالا تقطيع را ايشان نقل، تقطيع يک امر بسيار رائجی است پيش­شان بخاری پر از تقطيع است پر، يعنی نه اين­که يکی دو مورد مسأله تقطيع،

س: تقسيم بر ابواب می­کردند ديگر

ج: از وقتی که تقسيم ابواب کردند ديگر تقطيع هم پيش آمد خواهی نخواهی پيش آمد بلی آقا

س: حسن بصری را پيدا کرد

س: نه، نه اين باب،

س: حالا اين باب را پيدا کردم،

س: سه نفر حالا بابش

ج: سه نفرش را بخوان،

س: اين متنش اين­جا بهم ريختگی دارد در چاپ حالا من از مستدرک اين روايت اول را می­خوانم مالی، چون آن چاپ خرابی دارد روايت اولش اين است، سند را می­گويد الآن می­گويد حدثنا ابوغسان مالک ابن اسماعيل حدثنا الزهير عن محمد ابن سوقه، عن ابی جعفر در کفايه دارد عن محمد ابن علی،

ج: امام باقراست اين، حديث از امام باقر است

س: ابی جعفر امام باقر است

س: بلی، قال لم يکون احد من اصحاب النبی صلی الله عليه و آله و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم حديثاً لايزيد فيه و لاينقص من ابن عمر،

س: وقتی بلی ولی يعنی همين يک بلی و لايي نداشته ندارد نسخه شما؟

س: در کفايه دارد، در مستدرکش اين­­جا يک چيزی افتاده بلی ولی يا توی مصنف ابن ابی شيبه درست نقل شده خلاصه، لم يکون من اصحاب النبی حديثاً احضر لايزيد فيه و لا ينقص منه و لا و لا من عبدالله ابن عمر اين درستش در مصنف،

س: مثل عبدالله ابن عمر نه منه،

س: منه، احضر دارد ديگر آخر به جای احضر، خلاصه

ج: خود عبارتش هم مغلوط،

س: خود عبارت هم آخر خيلی خراب شده،

ج: خراب شده

س: يعنی اين چاپ خراب بوده، بعدی­هايش اين است که باز دوباره بعدی هم، وصف هم عبدالله ابن عمر است کان ابن عمر باز از امام باقر کان ابن عمر اذا سمع الحديث لم يزيد فيه و لم ينقص منه و لم يجاوزه و لم يقصر عنه، بعد چندتا سند ديگر هم برای اين روايت از امام باقر می­آيد که همه­اش به اين محمد ابن صبير منتهی می­شود،

س: البته اين عبارت­های گاهی عين آن متن چيز نيست، خيلی

26: 56

تاريخی زياد دارد

ج: بلی

س: گفتند

ج: بلی چرا؟ بعدش چه است؟ آن ذکر لفظ الحديث علی لفظه را بخوان که

س: بلی، حالا از اين چيز که بگذريم

ج: اين چون مال خطيب است کفايه ديگر زمان ايشان اين اشکال خيلی زياد بود يعنی اشکال اختلاف متن خيلی زياد بوده،

س: قرن هشتم است منظورش؟

ج: نه پنجم است،

س: معاصر شيخ طوسی

ج: معاصرش چهار صد و خرده­ای، ديگر در اين زمان،

س: بلی چهار صد و سی است دقيقش

ج: بلی، ايشان چيز بلی بفرماييد

س: بلی بعد می­گويد که مثلاً حديث بعدی را با حذف سند می­خوانم با اجازه، انا اباهمامه

ج: باهلی

س: کان يحدث بالحديث کالرجل الذی يؤدی ماسمع بعد باز احوال ابی همامه را در چند سند آورده بعد حديث بعدی از عمر است قال عمر ابن خطاب ما اجتمع حديثاً فحدث به کما سمع فقد سلم،

ج: تأکيد داشته که يک تغيير داده نشود کم و زياد نشود

س: بعد می­گويد و حجة من ذهب الی الطباع اللفظ دوباره يک سری احاديث آورده يکش از پسر ابن مسعود عبدالرحمن ابن عبدالله ابن مسعود عن ابيه قال قال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم نظر الله امرءً

ج: نظر الله می­خواستم من هم بخوانم اين را خوانديم يک روزی اين­جا خوانديمش اسانيدش را هم خوانديم، نظر الله يا نظّر يا نظَر سه جور قرائت شده يا علم، يا ضرب يا فعل

س: بلی، امرءً سمع منا حديثاً فاداه کماسمعه،

ج: سمع مقالتی فاداها کماسمعها فقه الی من هو

س: حديثاً فاداه کماسمعه فربّ مبلغ او عام سامع بعد باز اين هم می­گويد ديگر اين­ متن­های مختلف روايت، رحم الله من سمع منا،

ج: الی آخره، يک دفعه خوانديم اين­ را همين­جا در اين بحث خوانديم

س: بعد می­گويد که آن رواياتی هم که در مورد جواز روايت به معناست در همان باب حديث به معنی خواهد آمد که خوانديم فقط می­ماند آن باب سلف را اگر می­خواهيد بخوانيم باب من اجاز من السلف، باب ذکر من کان يذهب الی اجازة الرواية علی المعنی من السلف و سياق بعض اخبارهم فی ذلک، يک سند، سند اولش حالا يک است، دخلنا علی واصله ابن اسقع

ج: اسقع، سين و قاف و عين،

س: احداثی بوده يا اين­که اين­ها بوده آن موقع ايشان دارد

ج: بلی نقل می­کند بوده

س: پس علم روايت واقعاً شکل گرفته بوده

ج: خيلی شکل گرفته بوده عرض کردم ديگر از بعد از قرن سوم از دويست و هفتاد و هشتاد ديگر واقعاً وارد اين بحث شدند، ايشان نزديک چهار صد و شصت است خب ديگر کاملاً جا افتاده بوده اين بحث­ها در بين اصحاب ما چون ما يک مذهب محدود و بسته­ای بوديم همان­هايي که خودمان داشتيم، همان­های که و همان­ها را نسخه بدل و نسخه شناسی و اين­ها کاری که شد اين بود، لذا دقت کرديد نکته­ای

س:

49: 59

ج: خود مذهب چون نمی­گرفتيم از آن­ها حتی اگر محمد ابن مسلم فرض کن از طريق خودش از فضل فرض کنيم عبدالله ابن عمر حديث، آن را هم نگاه نمی­کرديم اگر، داريم الآن محمد ابن مسلم طائفه آن­ها دارند از طريق، از روايات خودشان، آن­ها را هم شيعه قبول نمی­کرد خصوص آنچه که روات ما يا روات اهل سنت از اهل بيت آن­هم باز يک قيدی روات اهل سنت آن­های که مورد تلقی اصحاب بوده، قبول اصحاب يک نکته­­ای دقت می­فرماييد، اين لذا نتيجه­اش چه شد؟ که اين سنخ بحث­ها پيش ما کمرنگ بشود، اصلاً می­خواهم

س: آقا کمرنگ بشود يعنی تا به حال کمرنگ

ج: ها! تا حالا هم احسن اينش الآن، اين هم به خاطر چه باز ما؟ ما چون فرض کنيم مرحوم آن روز عرض کرديم شيخ طوسی يک حديثی در جلد هفت آورده يکی در جلد ده آورده خود ايشان مقارنه نکرده ما الآن داريم مقارنه می­کنيم،

س: بلی

ج: الآن که ما داريم مقارنه می­کنيم به مشکل برخورديم، جلد هفتش را با جلد ده اين را در فرض کنيم امالی صدوق آمده فرض کنيم کلينی گفته ما حجب الله عن العباد، صدوق با همان سند هم ما حجب الله علمه عن، اين دوتا را توحيد صدوق را با توحيد کلينی مقايسه کرديم کلمه علمه در يکی هست، دقت فرموديد، پس ما روشن شد مشکل ما را در حقيقت بعد از مجامع حديثی ما پيدا کرديم در اصل هم بود اما بهش توجه نشده بود در مجامع حديثی ما که آمد يک دفعه اين مشکل شکل پيدا کرد، که آيا اين­جا مثلاً يستحلفون است يا يستحلون است مثلاً که آن بحث مفصلی خوانديم اما اهل سنت اين راه را نرفتند می­خواهم اين را بگويم از همان اول آمدند احاديث را مقارنه کردند از همان اول می­گويند خود احمد ابن حنبل می­گويند از دو هزار شيخ نوشته از دو هزار شيخ، آن وقت از اين حديث فرض کنيد هزارتا نوشته اين احاديثش را می­آمد با احاديث شيخ ديگر مقابله می­کرد از اين­ها انتخاب می­کرد می­ديد اين کم دارد اين زياد دارد، اين چنين دارد آن چنان دارد، باز به احاديث شيخ ثالث، شيخ رابع، شيخ خامس اين­ها را مقارنه­ها را انجام دادند، در ميان ما چون مثلاً تهذيب شيخ بود کافی بود، کتاب شيخ صدوق بود، مستقل بودند کتاب­ها اين کارها نه اين­که بخواهم بگويم نشده شد کم شده، مثلاً ديديم ابن نوح نوشته آقا نسخ کتاب حسين ابن روح را باهم مقايسه کنيد جا به جا نقل نشود، اما عملاً اين نشد البته مشکل اين­جا شد،

س: گزارش هم کم شده همين جوری

ج: کم شده و فرض کنيد مثلاً شما الآن آمديد عياشی را ديديد با نسخه ديگر مقايسه کرديد اين­ها با همديگر اختلاف اين چون اصلاً سابقاً کتاب عياشی پيش­شان مطرح نبود، صدوق هم يک­جايي از عياشی نقل می­کند با همان سند ضعيف يک­جا، معلوم می­شود اين نسخه­ای را که مرحوم عياشی نقل کرده اصلاً در حوزه­های ما قبول نشد، دقت می­کنيد چرا؟ چون فتوی به اين نشد که ترک حج موجب کفر است مثل بقيه ترک صلات است ديگر،

س: ترک هم روايت دارد و آن هم موجب کفر است

ج: نه ترکش من حجود را قبول نکردند دقت کرديد چه می­خواهم بگويم، پس بنابراين مسأله نقل به معنی که در حديث هست اين البته تأثيرگذار است حالا نقل به مضمون هم ما داريم در و آقايان ما يعنی اين در اهل سنت حل نقل به معنی به اين است که مثلاً بگرديم بگوييم اين راوی اين جور نقل کرده آن راوی، شواهد پيدا کردن برای اين­که لفظ واقعی چه بوده خيلی مشکل است، در کتب ما الآن اين مشکل کمتر است ليکن مع ذلک وجود دارد حالا من يک مقداری راجع به کتب خودمان و اين­که چطور شد اين بيايد، اولاً قبل از اين­که روايت بخوانيم ديگر وقت هم دارد تمام می­شود اصولاً در بحث الفاظ ما اولاً در نکته، مراد ما از نقل به معنی در مدلول تصديقی است به قولی، چون ما در مقابل يک چيزی به اصطلاح داريم که چون يک مقدار الفاظ از لغت ديگری به لغت عربی آمده گاهی آن لفظ را به همان که در لغت بيگانه هست می­آوردند در لغت غير، گاهی آن را تعريب می­کردند گاهی آن را ترجمه می­کردند الآن يک حديثی است مال عمر که مسنا کمسنا اهل کتاب، مشنا کمشنا اهل کتاب، مثنا کمسنات سه جور نقل شده، ديدم يکی از آقايون اسم نمی­برم کتابی نوشته ايشان ما اصلاً نفهمديم يعنی چه اين عبارت؟ سه جور هم نقل شده، عرض کرديم در لغت عبری مشنا بوده، اين را اگر تعريب بکنند می­شود مسنا، عبری­اش مشناست تعريب مسنا، چون شين تبديل به سين می­شود اين از قواعد است، تعريب اين بود ديگر نيشابور نيسابور می­شود، دقت فرموديد آن وقت از آن طرف اگر ترجمه می­کردند مثنات می­شد المثنی تورات، اين به عنوان، المثنات ترجمه آن کلمه است، ما اين را در الفاظ داريم يعنی ما اين را در الفاظ و در مفردات گاهی هم در جمله، يک عبارتی را ترجمه کرده اين ترجمه گاهی اوقات مثلاً کم و زياد دارد مثل کرديد و نکرديد، حق علی، يک نقل می­کنند از امام حسين از سلمان فارس، بلی سلمان فارسی دقت می­کنيد يک مشکل ما اين است يعنی يک مشکل ما يک مقدارش در ترجمه است آن ديگر از نقل به معنی و اين­ها خارج است يکی مسأله خود لفظ که مثلاً عبری بوده يا فارسی بوده يا کذا بوده مثل سجيل می­گويند سنگ گل بوده، مثلاً همين طيراً ابابيل که در قرآن هست گفتند ابابيل جمع است يک نوع پرنده­ای است بعضی­ها گفتند اين به اصطلاح خفاش است بعضی گفتند نه اين پرنده­ای که از خارج می­آيد اسمش چه است؟ پرستو، ابابيل در حقيقت پرستو است که عرب­ها خطاف يا خُطاف بهش می­گويند غير از خفاش آن­ها خُفاش می­گويند اين خطاف بهش می­گويند که ما بهش می­گوييم پرستو،

س: در روايت داريم حمد را می­خواند سوره حمد

ج: بلی دقت کرديد در ايام زمستان می­آيند اين­جا از اروپا می­آيند از جمله پرندگان مهاجر جزو پرندگان مهاجر هستند،

س: پرستو،

ج: بلی آقا

س: در خانه­های قم می­آمدند خانه­های کيسه­ای گلی درست می­کردند،

ج: خفاش بيشتر بود پرستو ايام محدود می­آمد کم بود يعنی، علی ای حال و به اصطلاح معروف، بالاخره خب بعضی­ها می­گويند نه آقا نه اين است نه آن است، اين اصلاً اين ابابيل دوتا کلمه­ای حالا عبری قديم است يا نمی­دانم کذاست، اباب و ايل، ايل يعنی خدا، آن­که معلوم است مثل اسماعيل ايل يعنی خدا، اباب هم به همان لفظ يعنی عذاب است يعنی عذاب الله اصلاً ربطی به طير و خفاش و فارسل عليهم پرندگانی که عذاب الهی بودند، يعنی آن­ها حقيقت­شان روشن نيست حالا خيال کنيم مثلاً پرستو آمده سنگ انداخته و فلان فارسل عليهم طيراً ابابيل طيری که نشانه عذاب الهی است و وقتی عذاب به الله نسبت داده می­شود اين عذاب را هم بشر نمی­شناسد يک عذاب خاصی است اين پرندگان دارای عذاب خاصی بودند که افراد را کشتند نه اين که حالا خفاش بود يا مثلاً پرستو بود يا يک چيزی حيوانی شبيه آن بود، يک فيلم­های درست کردند کارتون­ و اين­ها هيچ کدام از اين­ها نبوده، اين ببينيد اين بحث البته خب تأثيرگذار است ديگر انصافاً مثلاً انتم لها صامدون را از ابن عباس نقل شده يعنی غنا، در صورتی که غنايي که از و می­گويند اين لفظ حبشی است، لفظی که از غنای که از حبشيه نقل شده تقريباً شبيه يک چيزهايي است که الآن در بعضی­ها می­گذارند فيلم­های سرخ پوست­ها مثلاً رقصی، يعنی با چوب می­پريدند اين رقص مصطلح و اين­ها که شهوانی درش مطرح نيست يک نوع بازی با چوب و جفتک زدن و ورچق زدند اين اصلاً اين حالت رقصی که الآن متعارف ماست اصلاً اين عنوان ندارد، آن وقت اين معنايش اين می­شود که کلاً مثلاً اين از نظر اسلام مقبول نبوده حتی به آن صورتش که در يک روايت هم دارد که عايشه گفت پيغمبر جمله­ای از زن،

7: 8: 1

آمده بودند می­رقصيدند می­رقصيدند به اين معنی يعنی به اصطلاح با چوب و اين­ها می­پريدند اين ور و آن ور من نگاه می­کردم الی آخره، اين خودش تأثيرگذار هست انصافاً اين تأثيرگذار هست و می­تواند خيلی مؤثر باشد اما اين الآن چون در حد مفردات است ما خيلی روش کار نمی­کنيم، بيشتر کلام­ها در حد مدلول­ها تصديقی است نه يعنی جمل و مفاد جمل و احکامی که درش هست نه روی ما اين داريم در مفردات اين مشکل را داريم يعنی اين طور هست حالا سجيل سنگ گل بوده کذا بوده، الی آخره، الفاظ ديگری که از اين قبيل است در اين­ها آن وقت ما در اين قسمت نقل به لفظ داريم، نقل به لفظ در نوشته­های ما جاهايي است که از اصحاب ائمه از خود امام نوشتند نقل به معنی را خود راوی داريم و بعد نقل به اصطلاح اختلاف نسخه را کسانی که نوشتند، مثلاً ما احتمال می­دهيم لاتنقض اليقين بالشک از کلمات خود زراره باشد امام مطلب را فرمودند ايشان تعبير به لاتنقض يک عبارت فقهی بوده که شايد در آن زمان البته ما هنوز شواهدی برای اين­که در آن زمان اين تعبير جا افتاده بوده در دنيای فقه هنوز من پيدا نکردم، آنی که بعدها در ميان اهل سنت افتاد اليقين لايزال بالشک يا يَزول بالشک کلمه تنقض را هم من پيدا نکردم لا اقل اما سه­تا روايت زراره داريم در هرسه روايت لاتنقض اليقين بالشک آمده کس ديگر هم از اصحاب ما نقل نکرده،

س: تهذيب هم فقط آورده

ج: حالا آن­که تهذيب بلی، هرسه را تهذيب آورده، سومی را کافی هم دارد، اولي و دومی را نه، هر سه را هم فقيه نياورده مضاف، نه حالا آن بحث مصدرش جای خودش الآن بحث متنش است چرا؟ چون مرحوم نائينی می­گويد از کلمه لاتنقض در می­آيد که اين اختصاص دارد به شک در رافع، شک در مقتضی ببينيد يعنی می­آيد در لفظ،

س: بلی بلی و اين­که نقض حتماً نقض يک امر محکمی باشد

ج: امر مبرمی باشد

س: محکم نباشد نقض نمی­گويند

ج: و اين­جا مراد از چون نقض در لغت عرب گاهی به معنای زوال است، همانی که در لغت، در تعبير اهل سنت آمده اليقين لايزول، آن زوال نقض گاه گاهی در لغت عرب به معنای سست کردن است نقضت الشمس الظلّ يعنی آن خورشيد سايه را برداشت اصلاً گاهی نقض به معنای زوال است اين­جا می­خواهند بگويند نقض به معنای شل کردن نقضت الحبل، کالتی نقضت حبلها، من بعد اين به اصطلاح شل کردن باز کردن نخ­های طناب اين را، خب اين نتيجه­اش اين شده که الآن به خاطر اين کلمه نقض مثلاً يک استنتاجی در باب استصحاب بشود با آن خصوصياتی که اصحاب، بعدش هم آيا قاعده يقين از توش در می­آيد نمی­آيد قاعده مقتضی مانع از توش در می­آيد الی آخره بحث­هايي که آقايون انجام دادند و برای ما الآن واقعاً جای سؤال دارد که واقعاً امام صادق تعبير به لاتنقض اليقين بالشک کرده و چطور يک نفر فقط نقل کرده حتی اجلاء طائفه امثال حسين ابن سعيد ديگران اين تعبير را نقل نکردند،

س: راجع به معناه آن­ها يک روايتی هم شبيه به اين می­گفتند هم معنا،

ج: مثلاً از محمد ابن مسلم دارد اياک ان تحدث وضوءً حتی تسمع صوتاً او تجد ريحاً اين را داريم اما اين شبيه آن هم نيست دقت، شبيه آن اين است که من کان علی يقين فاصابه الشک فليمض علی يقينه آن وقت دارد فان اليقين لايدفع بالشک، اين در خصال صدوق آمده در کتاب تحف العقول آمده فان اليقين لاينقض اين­جا نقض را داريم، غير از روايت زراره جايي که کلمه نقض را داريم اين است، که اين هم در تحف العقول است که اين به لحاظ ارزش علمی، اين بحث­های که، دقت کرديد بحث ما الآن رو متن است که می­خواهيم ببريم غير از سند، غير از مصدر، غير از آن جهات، اين اگر بخواهيم آثار روش بار بکنيم اين مبتنی است بر اين­که واقعاً زراره نقل به معنی نکرده باشد، نقل به اصطلاح علمی نکرده باشد، چون زراره خودش جزء اصحاب حکم بوده، خودش فقيه بوده حتی در آن روايت دارد که کنت من اعلم الناس بالفرائض يعنی ميراث­ها را از همه بهتر بلد بودم، که وقتی کتاب ميراث را می­بيند می­گويد:

33: 12: 1

کنت اقول بخبث نفس باطل باطل، علی ای حال اين و معلوم است کاملاً معلوم است، و اصلاً دارد که شخصيت اجتماعی هم هست زراره دارد وقتی می­رفت چون هيبتی داشت و اينها برای نماز جمعه، اصلاً مردم بلند می­شدند راه برايش باز می­کردند و گاهی جمعيت به جوری می­شد که ايشان بر می­گشت اصلاً ديگر نماز جماعت هم نمی­رفت بلی شخصيت اجتماعی است زراره شخصيت کمی نيست يعنی دقت می­فرماييد و اين بزرگواری که ايشان داشت احتمال دارد نقل به معنای اصطلاحی اين هم يک جور نقل است يعنی اصطلاح فقهای کوفه بوده، لاتنقض اليقين بالشک، اصطلاح فقهای کوفه بوده همان­جايي که ايشان در باب يک روايت سومش در شک در رکعات است، اين را اهل سنت دارند اما به اين: فليبن علی اليقين، اهل سنت اين روايت چيز را بياوريد در بخاری هست، اين روايت اهل سنت را درش باز هم آن­جا نقض ندارد اين مورد روايت سوم ماست، شک بين الثلاث و الاربع

س: نه نقض ندارند اهل سنت

ج: نه می­دانم نگاه کردم من نگاه کردم شايد تا قرن چهارم، پنجم، ششم ندارند يزول آوردند را، آن هم تازه پيدا نکردم اصل اوليه­اش که است؟ اما احتمال می­دهم فقهای کوفه اين اصطلاح را داشتند کاملاً واضح است اصطلاح فقهی است يعنی يک لفظ سنگينی است کاملاً لفظ حساب شده­ای را به کار برده، حديثی بخاری دارد، من شک بين چه، فليبن علی يقينه، فليبن،

س:

2: 14: 1

اذا سهی احدکم فی صلاته فلم يدر واحداً صلیّ او اثنتين فليبن علی واحده،

ج: ببينيد فليبن دارد لاتنقض ندارد، فليبن علی واحده،

س: در چيز دارد،

ج: در بخاری هم دارد،

س: مسند احمد، در مسند ابی سعيد متن فاذا شک احدکم

س: کتاب الام دارد

ج: کتاب الام هم اين بعد است نه اين­ها احاديث چيز به اصطلاح ماجه

س: قالت ان رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم قال اذا شک احدکم فی صلاته فلم يدر کم صلّی، فليبن علی اليقين

ج: ببينيد شبيه گفتيد شبيه، يقين دارد لاتنقض اليقين فليبن علی اليقين آن وقت حديث سوم زراره را هم بخوان خيلی مشابه است اما باز لاتنقض دارد حديث سوم زراره در باب شک بين ثلاث و اربع و اين­ها از کتاب حريز هم نقل شده اين را شيخ کلينی دارد و شيخ طوسی، صدوق اين را هم ندارد، حالا بياوريد اين را ببينيد،

س: مسند احمد دارد فليبن علی اليقين

ج: فليبن علی اليقين را خواندم

س: مالک هم دارد

ج: دقت، اين، خيلی شبيه لاتنقض اليقين بالشک است، اما باز يعنی شما فرموديد نزديکش نزديک عبارت

س: مالک معروف است ظاهراً می­گويد لان مالکاً قال من شک فليبن علی اليقين

ج: نه روايت هم هست، روايت دارد، فليبن علی اليقين روايت دارد روايت کلينی

س: چيز چه بود علی يقينه بود درست است؟

س: بلی ديگر همان روايت بود که مسند گفت ديگر

ج: فليبن علی يقين ابوسعيد خدری به اصطلاح،

س: رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم اذا شک احدکم فی صلاته فلم يدر کم صلی فليبن علی اليقين حتی اذا استيقن

0: 16: 1

ج: ببينيد ندارد لاينقض اليقين بالشک اين نزديکش اين عبارت است

س: در چيز خيلی نزديک شده در من لايحضره الفقيه عين روايت مال پيامبر سئلت عن الرجل يشک فلايدری أ واحدة صلی او اثنتين او ثلاثاً او اربعاً تلتبس عليه صلات فقال کل ذا فقلت نعم قال فليمض فی صلاته،

ج: نه اين­که بدتر

س: فليبن علی اليقين را هم فقط سنی­ها گفتند شيعه ندارد

ج: نه شبيهش را دارد در روايت زراره،

س: از امام رضا دارد در همين ذيل اين­جا فرمودند يبنی علی يقين،

ج: داريم ما، داريم نه در خود روايت زراره هم شبيهش را دارد بخوان روايت زراره يک چيزی شبيه اين دارد که آقايون حملش کردند بر رکعت احتياط يا به قول صاحب کفايه رکعت مبسوله

س: امض علی اليقين دارد، فرموديد فامض را دارد آن،

ج: بلی، نه يک عبارتی دارد و يبنی علی يقينه را به اين معنی که به اصطلاح يبنی علی يقينه را يک رکعت جداگانه بخواند که يقين داشته باشد به اين جور،

س: فليمض علی يقينه به نظرم من کان علی يقينه را بخوانيد

ج: اين فليمض را از صدوق خواندم،

س: متنش چه بود؟ کلمه­اش تعبيرش چه بود؟

ج: شک در رکعات در چيز است در کافی هست در تهذيب هم هست، تهذيب فقيه عن حريز عن زراره

س: آن را بياور که فقط همين يکی درش هست آن تنظيم

س: حالا اگر هود نيامد اين مرغ خانه سير

29: 17: 1

ج: به نظرم قام فاضاف اليها اخری اين طوری دارد

س: مشترک بين کافی و تهذيب است اين از کافی بياور

ج: قام فاضاف اليها رکعة اخری يا اخری،

س: ديگر

ج: بلی آقا

س: الحمدلله می­گويم حاجی آقا الحمدلله هنوز خسته نشده،

س: حمات حمات، عن ابن ابی يعفور عن ابی عبدالله عليه السلام قال اذا شککت فلم تدر أ فی ثلاث انت ام فی اثنتين ام فی واحده ام فی اربع فاعيد و لاتمض علی الشک، اين

ج: اين به عکسش است خب

س: بعد اين الآن باب شک در رکعات کلينی را کافی را می­خوانم خودش را دارم می­خوانم

ج: خب آن وقت يک روايت مفصل است مال زراره مفصل است نسبتاً از اين مفصل­تر است خيلی آن مفصل مفصلش نيست اما از اين مفصل­تر است

س: من هم ديدم

ج: سومش از دومی مفصل­تر است نه به مفصلی دومی نيست اما از اولی مفصل­تر است

س: عبارت­های هی شبيه به هم می­گويد چندتا،

ج: و ليبن حتی يستقين و لاينقض يقينه بالشک اين­جا دارد،

س:

43: 18: 1

يقين آخر

س: آن روايت آخر باب احتمالا

48: 18: 1

باشد مال کتاب حلبی عن عبيدالله الحلبی

ج: نه زراره است آن، نه زراره دارد،

س: علی حمزه است

س: يکی از کلماتش را بگوييد شما

ج: به نظرم قام فاضاف اليها اخری داريم، قام فاضاف را بياوريد اين قام فاضاف که مسلم می­دانم هست و نسخه هم مختلف است، بعضی­ها اخری دارد در کتاب تهذيب رکعة اخری دارد، اما اين همين روايت زراره است الآن در ذهنم نيست اين همين روايت زراره است يا غير اين است الآن در ذهنم نيست،

س: کل علماء خودشان فلاکس می­آوردند سر جلسه بايد ما هم اين کار را بکنيم،

س: دستگاره آقايون خسته شدند انگاری

س: دست تنهاست،

س: عبارت قام فاضاف

ج: اين­که هست اما

س: در تهذيب

ج: روايت زراره اين نيست

س: بلی روايت زراره را در تهذيب پيدا کردم، آخر آن تعبير خودش خيلی مشترک است عن حريز عن زراره عن

ج: عرض کردم کتاب

س:

21: 20: 1

عليهم السلام قلت له من لم يدر فی اربع هو او فی اثنتين فقد احرز ثنتين قال رکع رکعتين و اربع سجدات و هو قائم بفاتحه الکتاب و

36: 20: 1

و لا الشئ عليه

ج: رکعت احتياط را بخواند

س: و اذا لم يدر فی ثلاث هو او فی اربع و قد احرز الثلاث قام فاضاف اليها اخری،

ج: همين که من گفتم

س: فلاشئ عليه و لاينقض اليقين بالشک

ج: يَنقض

س: بالشک،

ج: ينقض اليقين را اين­جا آورده آن وقت از اين استصحاب در آوردند دقت،

س: و لايدخل الشک فی اليقين و لا يخلّط احدهما

ج: و لايَخلُط احدهما بالآخر، آن­جا اهل سنت فقط داشتند فليبن علی يقين اين­جا ببينيد چندتا دقت کرديد،

س: سابق،

س: و لکنه ينقض الشک باليقين و يتم علی اليقين

ج: يُتمّ يعنی علی اليقين شده يُتم علی اليقين

س: فيبن عليه

ج: يبن عليه

س: و لا يعتد بالشک حال من الحالات اين تهذيب جلد دو صفحه صد و هشتاد و شش، پس يک روز بگرديم،

ج: روشن شد اين را می­خواستم اين که فرموديد يعنی لاينقض را آورد با اين عبارت اهل سنت يبن علی يقين می­خواستم بگويم يک عبارتی شبيه اهل سنت هم هست در روايات ما، يبن علی يقينه،

س: بعيد نيست که تعمد داشته که شبيه آن­ها نياورند

44: 21: 1

نمی­شود

ج: آخرش، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم اين چون فرموديد شبيه آن داريم شبيهش را در، بدون اين لاينقض داريم،

س: آخر معلوم نيست که تعبير معصوم باشد

ج: بعدش هم اصلاً اين ذيلش هم معلوم نيست فان کان اين احتمالاً مدرج است اين سؤالات زراره،

س: در کافی هم بود مشابهش علی ابن يقطين قال سئلت ابالحسن عن الرجل لايدری کم صلی واحده ام اثنتين ام ثلاثاً قال يبن علی الجزم،

ج: شبيه همان است

س: نکته جالبی بود که اولاً زراره منفرداً اين نقض را آورده، ثانياً در بينش سنی­ها نبودند،

ج: اصلاً نبوده، و يک چيزی که بوده ايشان با لاينقض دارد آن را معنی می­کند

س: زراره هم کسی نيست بگوييم عجمه بوده،

ج: نه نه، چه ايشان عجمه بوده ترک است ايشان يعنی رومی است به اصطلاح

س: پس شاهزاده است ايشان

ج: بلی چرا، اما خيلی به نظرم

س:

39: 22: 1

ج: مثلی، نه اين چون پدرش هم، پدرش يا جدش زراره ابن اعين نمی­دانم سنسون راهب بوده اصلاً کشيش بوده راهب بوده، کشيش چون اگر کشيش­ها که ازدواج نمی­کنند ظاهراً راهب بوده تارک دنيا بوده و کان راهباً که به نظرم پدرش می­آيد که بنی شيبان به اصطلاح، ولاء بنی شيبان را از بنی شيبان می­شود و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.